جلسه 1561

چهارشنبه 09/12/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مسالک تزاحم بود.

مسلک اول مسلک صاجب کفایه بود که قائل شد به امتناع ترتب، ولذا ملتزم شد که امر به اهم فعلی است و امر به مهم ساقط هست ولو ملاک دارد. البته ایشان در بحث واجب تخییری در جائی که تضاد بین ملاک دو واجب باشد یعنی دو فعل هست که هر دو ملاک ملزم دارند ولکن امکان تحصیل هر دو ملاک ملزم نیست، امکان تحصیل هر دو فعل هست ولکن احد الفعلین مانع هست از استیفاء ملاک فعل آخر، ایشان در آنجا فرمود مولا به هر کدام امر می کند مشروطا به ترک الآخر، که می شود امر ترتبی.

ولذا در فرضی که هر دو فعل را ترک می کنیم دو تکلیف فعلی داریم. عتق رقبه ملاک تام دارد، اطعام مسکین هم ملاک تام دارد، اما جمع بین این دو ملاک ممکن نیست. عتق رقبه بکنیم مانع می شود از استیفاء ملاک تام در اطعام مسکین، و بالعکس، اینجا امر می شویم به عتق رقبه علی تقدیر ترک اطعام و به اطعام علی تقدیر ترک عتق رقبه.

واگر هر دو را ترک کردیم دو تکلیف فعلی داریم و دو استحقاق عقاب.

البته تکلیف به غیر مقدور نیست چون هر دو فعل قابل جمع هستند وما مکلف به تحصیل ملاک نیستیم تا بگوئید قادر بر جمع بین الملاکین نیستیم. ولکن آن استبعاد تعدد عقاب اینجا هم می آید. مرا عقاب می کنند که چرا این فعل را انجام ندادی تا ملاکش تحصیل بشود، چرا آن فعل دوم را انجام ندادی تا ملاکش تحصیل بشود، یک کسی نیست بگوید مگر من می توانستم هر دو ملاک را تحصیل کنم؟ همین استبعاد صاحب کفایه در آنجا هم هست.

مسلک دوم باب تزاحم مسلک محقق عراقی بود، که چون ترتب را ممکن می دانست گفت امر به اهم مانع از اطلاق امر به مهم است، و در جائی که هر کدام محتمل الاهمیة هستند اطلاق امر به هر کدام مانع از اطلاق امر دیگری است نسبت به فرض اشتغال به ضدش. انقاذ ابن مولا وانقاذ أب مولا هر دو محتمل الاهمیة هستند، اطلاق انقذ ابنی نسبت به فرض اشتغال این مکلف به انقاذ أب مولا با توجه به عجزش از جمع بین انقاذ هر دو، اطلاق امر به انقاذ ابن مولا نسبت به فرض اشتغال به انقاذ پدر مولا تعارض می کند با اطلاق امر به انقاذ پدر مولا نسبت به فرض اشتغال به انقاذ ابن مولا. بعد از تعارض این دو اطلاق اصل وجوب مشروط در هر کدام معارض ندارد. إن لم تنقذ أبی فإنقذ ابنی إن لم تنقذ إبنی فأنقذ أبی.

البته اگر این هم ممکن نبود محقق عراقی از راه اینکه امر به سد ابواب عدم را ما مقید می کردیم، می گفتیم امر به سد ابواب عدم من سائر الجهات لا من جهة الاتیان بالمزاحم المساوی أو الاهم واجب است، که ما عرض کردیم این خلاف ظاهر امر به انقاذ ابن مولاست مثلا، که شما توجیه کنید بکوئید بازگشتش به این است که سدّ ابوای عدم بکن بر انقاذ ابن مولا من سائر الجهات غیر جهة الاتیان بانقاذ أب المولی. واگر بنا باشد ما خلاف ظاهر مرتکب بشویم مولا بگوید من به نحوی می خواهم تحصیل بشود ملاک در این دو متزاحم، راه دیگری وجود داشت بدون تکلّف، وآن این بود که مولا مثلا در اهم ومهم امر کند به اتیان اهم و یک امر دیگر بکند به جامع بین عدم ومهم، چرا امر کند به سد ابواب عدم من سائر الجهات که غیر عرفی است؟ امر بکند به اتیان جامع بین اهم ومهم که ملاک نفسی دارد.

ولکن مشکل این است که این توجیه ها خلاف ظاهر است. ما می خواهیم ظهور خطاب امر به مهم را حفظ کنیم، نه اینکه آن را تأویل کنیم. این مسلک دوم بود که اشکالش را عرض کردیم. اشکال عمده این مسلک دوم این بود که ملاحظه قضیه خارجیه می کند در باب تزاحم. کأنه خطاب أنقذ ابنی ناظر است به فرض تزاحمش با انقاذ پدر مولا، واطلاقش می گوید من واجبم چه مشغول انقاذ پدر مولا بشوی یا نشوی. اطلاق أنقذ أب المولی هم همینطور.

حالا در قضایای خارجیه اشکال ندارد، اما در قضایای حقیقیه و در تکالیف شرعیه این خلاف ظاهر است که هر خطاب تکلیفی نظر کند به سائر خطابات تکلیف واطلاقش می خواهد بگوید من واجب مطلق هستم در فرض تزاحم با دیگران، یعنی من اهم هستم، هر خطاب تکلیفی همین را بگوید. این خلاف ظاهر است.

ولذا منتقل می شویم به مسلک سوم. مسلک سوم مسلکی است که مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر قدهم قائل شده اند.

خلاصه این مسلک این است که هر خطاب تکلیفی یک قید کلی دارد. قید کلی اش این است که إذا قدرت ولم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساوی. مثلا کتب علیکم الصلاة، کتب علیکم الصیام، کتب علیکم الزکاة، تمام این خطابات تکلیف یک قید کلی دارند که به خطاب جعل متصل است، یا با مقید منفصل آن را کشف کردیم. همانطور که خطاب تکلیف را کشف کردیم مشروط به قدرت بر ذات فعل است، مشروط به عدم اشتغال به امتثال واجب اهم یا مساوی هم هست.

ولذا در فرض تزاحم اگر یکی اهم بود، اشتغال به او رافع تکلیف در مهم است وجلو حدوث تکلیف به مهم را می گیرد. واگر هر دو مساوی بودند اشتغال به هر کدام رافع تکلیف به دیگری خواهد بود، چون شرط تکلیف عدم اشتغال به امتثال واجب اهم یا مساوی است. وبا اشتغال به واجب اهم یا مساوی تکلیف به آن مزاحم آخر فعلی نمی شود. طبعا دیگر تنافی در جعل این تکلیف ها نیست.

فقط در جائی که مکلف مشغول اهم نشود و ترک کند اهم را، هم خطاب اهم فعلی است، و هم خطاب مهم فعلی است چون شرطش عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی است که حاصل شد به نحو شرط متأخر. هر دو تکلیف فعلی هستند. و لکن در نقاش با صاحب کفایه روشن شد که فعلیت تکلیف به اهم و مهم در فرض عصیان اهم هیچ محذوری ندارد، نه محذور عقلی دارد و نه محذور عقلائی. وهمینطور در متساویین اگر هر دو فعل را ترک کند هر دو تکلیف فعلی است، چون شرطش حاصل است، ولکن هیچ محذوری نه عقلا و نه عقلاء بر آن مترتب نیست.

طبعا این مسلک ثالث در جائی تطبیق می شود که امکان ترتب باشد. اگر ما منکر ترتب بشویم بطور کلی مثل صاحب کفایه، طبعا این مسلک سوم تمام نمی شود. ویا قائل به امکان ترتب بشویم ولکن صغرویا ترتب ممکن نباشد، مثل آن مواردی که علت تامه واجب است معلول حرام است، یا بالعکس. مثلا غسل واجب است، منحصر است غسل در مورد این مکلف به ارتماس در این حوض. ارتماس در این حوض علت تامه است برای اینکه آب این حوض به دیوار همسایه بپاشد و دیوار همسایه را تخریب کند. واجب علت حرام است. یا بالعکس حرام علت تامه واجب باشد، مثل اینکه علت تامه غسل عبارت است از اجراء الماء وجریان الماء فی الفضاء المغصوب واین مصداق غصب است. آنوقت گفته می شود که ترتب در اینجا غیر معقول است. زیرا ترتب این است که بگوید ایجاد نکن این علت تامه را که حرام است، ولکن اگر ایجاد کردی این علت تامه را که حرام است معلولش را ایجاد کن. این معنا ندارد. اگر ایجاد کنم علت تامه را معلول قهرا حاصل می شود و امر به او طلب الحاصل خواهد بود. اما در جائی که ترتب ممکن است می شود باب تزاحم و از باب تعارض خارج می شود.

این مسلک ثالث تقریب های مختلفی دارد:

تقریب اول: تقریب مرحوم نائینی است. مرحوم نائینی فرموده است که تکلیف مشروط به قدرت است، و ما در فرض تزاحم اهم ومهم قدرت بر مهم نداریم مگر در ظرفی که عصیان بکنیم اهم را. تا فرض نشود عصیان ما نسبت به امر به اهم، عرفا صادق نیست که ما قادر بر مهم هستیم. طبعا معنای أنقذ ابنی ابن است که إذا قدرت فانقذ ابنی، انقذ عبدی هم معنایش این است که إذا قدرت فأنقذ عبدی. چون انقاذ این اهم است عرفا صدق نمی کند من قادرم بر انقاذ عبد مولا، مگر فرض بشود که من عصیان خواهم کرد امر به انقاذ ابن مولا را. و در موارد تساوی اگر من مشغول آن مزاحم مساوی بشوم صدق نمی کند که قدرت دارم بر این مزاحم مساوی دیگرش. در فرضی که مثلا دو برادر دارند غرق می شوند مشغول انقاذ هر کدام بشوم ولو به نحو شرط متأخر، کشف می شود که قدرت بر انقاذ آن برادر دیگر نداشتم. اگر ترک کنم انقاذ هر دو را، بله ممکن است کسی بگوید شما قدرت بر هر دو در این حال دارید، اما این مهم نیست، مهم این است که در ظرف امتثال هر کدام از این دو برادر را مساوی هستند انقاذ کنم کشف می شود که قادر بر انقاذ برادر دیگر نبودم.

این فرمایش مرحوم نائینی مورد قبول مرحوم آقای خوئی گرفته است، با اینکه آقای خوئی در بعضی از موارد در اجود التقریرات جلد 1 ص 101 و محاضرات ج 2 ص 68 صریحا فرموده است که قدرت شرط تنجز تکلیف است. ولکن در این بحث تزاحم موافق است با مرحوم نائینی در این تقریب.

اقول: به نظر ما این تقریب ناتمام است. چرا؟ برای اینکه انصراف خطاب تکلیف و بعث به فرض قدرت که مورد ادعای محقق نائینی است، اولا محل نزاع است. این را باید بحث کنیم که آیا خطاب تکلیف منصرف است به مقدور یا نه. اگر ثابت بشود که خطاب تکلیف منصرف است به مقدور، آن مقدار که انصراف دارد، انصراف دارد به اینکه ذات فعل مقدور باشد، و مهم این است که قدرت بر ذات فعل داشته باشیم با قطع نظر از تعجیز نفس. من قدرت بر ذات مهم دارم، اشتغال به اهم تعجیز نفس است. اینکه موجب انتفاء قدرت بر مهم نیست.

بله بعد از اینکه رفتم اهم را انجام دادم خودم را عاجز کردم از مهم، ولکن من قدرت بر ذات مهم داشتم قبل از تعجیز نفس.

یا در مورد تزاحم بین المتساویین چطور شما می گوئید من اگر اختیار کنم انقاذ یکی از این دو برادر را کشف می شود قدرت بر انقاذ برادر دیگر نداشتم؟! این خلاف وجدان عرفی است. وخلاف وجدان عقلی است، من قدرت بر ذات انقاذ این برادر داشته ام، متهی با صرف قدرت در انقاذ برادر دیگر تعجیز نفس کردم. در هر موردی انسان می تواند همین کار را بکند، آیا این سلب قدرت می کند؟ شما واجب است روزه بگیرید می توانید بروید آنقدر کار کنید که دیگر عاجز از روزه گرفتن بشوید، این رافع تکلیف است؟

فلایتم التقریب الاول.

تقریب دوم: تقریبی است که آقای سیستانی مطرح کرده اند. فرموده اند از نظر عقلی بله قدرت در متزاحمین هم بر اهم داریم فی حد نفسه و هم بر مهم داریم فی حد نفسه، و در متساویین هم همینطور، قدرت بر ذات این فعل و قدرت بر ذات آن فعل داریم. قدرت بر جمع بینهما نداریم. جمع هم که متعلق تکلیف نیست. هر تکلیفی متعلق خودش را می گوید انجام بده.

ولکن عرف نظر خودش را اعمال می کند بر خلاف نظر عقل. اگر ما به نظر عقل بخواهیم اکتفا کنیم بله إذا قدرت فأنقذ ابنی و إذا قدرت فأنقذ عبدی هر دو صادق هستند ولو یکی اهم است و دیگری مهم. یا در انقاذ آن دو برادر که مساوی هستند قدرت بر انقاذ این برادر صادق است عقلا، قدرت بر انقاذ آن برادر هم عقلا صادق است. اما ارتکاز عقلاء به مثابه قرینه متصله است، متتم الجعل است.

ایشان می فرماید ما دو نوع متمم الجعل داریم:

یک: متمم الجعل غیر تطبیقی: که مرحوم نائینی می فرمود. که مولا می فرماید صلّ. این امر مهمل است از حیث قصد امتثال امر وعدم آن. با متمم الجعل این اهمال خطاب اول را برطرف می کنیم، می گوئیم صل بقصد امتثال الامر. به این می گویند قصد متمم الجعل غیر تطبیقی.

دوم: متمم جعل تطبیقی: یعنی در مقام تطبیق یک عنوان بر مصادیقش اعمال تعبد می شود یا از طرف عقلاء یا از طرف شرع.

از طرف عقلاء مثل همین بحث تزاحم، که ارتکاز عقلاء می گوید من در ارتکاز خودم شما را قادر بر مهم نمی دانم مگر در فرض عصیان اهم. و در متساویین من شما را قادر بر این فرد یا بر آن فرد نمی دانم، قادر می دانم بر احدهمای لابعینه. در تزاحم در متساویین شما قادر بر احدهما هستید نه قادر بر این و نه قادر بر آن.

گاهی هم متمم الجعل تطبیقی از شارع است، شارع وقتی می گفت اقیموا الصلاة مصداق صلاة را در حق مختار جعل می کند، الصلاة قائما صلاة المختار، الصلاة جالسا صلاة المضطر. تعبد به مصداق می کند.

مثال هایی ایشان برای متمم جعل تطبیقی دارند که فعلا وارد آن بحث نمی شویم. ولذا ایشان معتقد است که خطابی که می گوید إذا قدرت فأنقذ ابنی و إذا قدرت فأنقذ عبدی ولو به لحاظ حاقّ لفظ و حکم عقل بر هر دو فعل صادق است که مقدور است، اما ارتکاز عقلاء إعمال نظر می کند، واین می شود متمم جعل تطبیقی.

در کتاب تعارض آقای سیستانی فرمودند من این متمم جعل تطبیقی را قبول دارم اما در خطاب هایی که شرعا مشروط به قدرت است. خود شارع بگوید إذا قدرت فأنقذ ابنی إذا قدرت فأنقذ عبدی.

اما در جائی که خطاب تکلیف مشروط به قدرت نیست، از ابتداء بیش از قدرت بر ذات فعل نمی شود به این خطاب قید بخورد. إذا قدرت علی ذات الفعل، بیش از این مقید ندارد.

ولذا در بحث تعارض در دوره ثانیه ایشان فرمودند: ما در خطاب هایی که مشروط به قدرت در لسان خطاب نیستند قائل به مسلک رابع هستیم، می گوئیم تزاحم حکم عقل است در مرحله امتثال، والا خطاب تکلیف موضوعش در هر دو متزاحم هست، قدرت ذات فعل هست، ولکن عقل در مقام امتثال می گوید منجز نیست مهم با وجود اهم مگر عصیان کنی اهم را، ودر متساویین منجز نیست هر دو، احدهمای لابعینه منجز است.

ولی در خطاب های مشروط به قدرت شرعیه این را می پذیریم. إذا قدرت اگر در خطاب بیاید ما متمم جعل تطبیقی را می پذیریم. ولذا در متساویین می شود قدرت بر احدهمای لابعینه وتکلیف هم تعلق می گیرد به احدهمای لابعینه، در فرضی که هر دو برادر در حال غرق هستند می شود تقدر علی انقاذ احدهما فأنقذ احدهما. و به همین خاطر است که ترک انقاذ هر دو هم بیش از یک عقاب ندارد.

ما در بحث تعارض در دوره سابقه به ایشان اشکال کردیم، گفتیم ما که این مسلک شما را قبول نداریم، اینی که شما می فرمائید یعنی مفهوم عرفی قدرت این است. حالا اسمش را گذاشته اید متمم جعل تطبیقی لامشاحة فی الاصطلاح، اما اگر به ما می گفتند می گفتیم إذا قدرت فأنقذ ابنی مفهوم عرفی قدرت این است، اضیق است از قدرت تکوینیه عقلیه. کما اینکه خود آقایان هم می گویند که قدرت عرفیه ممکن است تکوینا یک شیئی مقدور باشد ولی با سختی بسیار زیاد، عرف آن را مقدور نمی داند. خب شما می فرمائید قدرت عرفیه در اهم ومهم صادق نیست در مورد مهم مگر در فرض عصیان اهم. حالا این را بعدا باید بحث کنیم.

ولکن در متساویین قطعا اینطور نیست. در متساویین عرف هم می گوید تو قادری بر این تو قادری بر آن، قادر بر جمع نیستی. در اهم ومهم بعید نیست عرف ببیند چون إنقاذ ابن مولا ملاک ملزم اهم دارد و متعین است انقاذ ابن مولا، عرف بگوید تو قادر بر انقاذ عبد مولا نیستی. مثل اینکه کسی راه حلالی ندارد به او می گویند تو قادر بر ازدواج نیستی، چون اگر بخواهد ازدواج کند باید دزدی کند و با پول دزدی برود خواستگاری، عرف می گوید تو قادر نیستی ولو عقلا قادر است. بعید نیست در اهم ومهم هم عرف بگوید تو قادر بر مهم نیستی مگر عصیان کنی اهم را.

اما در متساویین عرف می گوید تو قادری بر این انقاذ أخ اکبر مولا، قادری بر إنقاذ أخ اصغر مولا، چون مانع تشریعی وجود ندارد که بگوید نکن برو سراغ انقاذ أخ دیگر مولا تعیینا.

ولی حالا قطع نظر می کنیم از این اشکال، در بحث تعارض می گفتیم جناب آقای سیستانی! اگر مبنای شما را بپذیریم که متمم جعل تطبیقی می آید و قدرت را تتمیم می کند، می گوید قدرت بر مهم نیست مگر در فرض عصیان اهم، ودر متساویین قدرت بر هیچکدام نیست قدرت بر احدهما لابعینه است، در خطابین مطلقین هم همین را بگوئید. چرا؟ برای اینکه شما مبنایتان این است که خطاب مطلق مقید عام دارد، رفع ما لایطیقون، لایکلف الله نفسا الا وسعها، رفع ما اضطروا الیه. لازم نیست که در خطاب خاص بگویند إذا قدرت. با خطاب عام همه تکالیف را مشروط کرده اند به قدرت. رفع ما لایطیقون هر خطاب تکلیفی را مشروط می کند به قدرت می گوید إذا قدرت. حالا خطاب خاص نیست قید عامی زده اند به همه خطابها. وآن متتم جعل تطبیقی شما اینجا می آید، خب إذا قدرت با قید عام به هر خطاب تکلیفی خورد شما هم می گوئید قدرت به ارتکاز عقلاء معنایش این است که شما بیان کردید.

بعد دیدیم که در بحث ترتب در دوره ثالثه همین مطلب را ایشان بیان کرده اند، گفته اند ما چون تمام خطاب های تکلیف را مقید می دانیم به قدرت به قید لفظی عام، اگر حکم عقل بود می گفتیم قدرت بر ذات فعل شرط است، اما قید لفظی عام داریم که رفع ما لایطیقون. ولذا ما در همه خطاب های باب تزاحم چه مشروط به قدرت باشند در خطاب و چه در خطاب خاص مشروط به قدرت نباشند قائل به متمم جعل تطبیقی می شویم، یعنی قائل می شویم به مسلک ثالث در باب تزاحم.

اقول: اشکال به اصل این مسلک به نظر ما تمام است. عرف در با تزاحم بین المتساویین ما قادر می داند بر ذات این فعل و قادر می داند بر ذات آن فعل. حالا در باب اهم ومهم بحث است، ما بعید نمی دانیم که عرف بگوید شما قادر بر مهم نیستید با وجود امر تعیینی به اهم. ولکن این هم محل بحث است، باید این را بحث کنیم. ولذا این تقریب هم تمام نیست.

کلام واقع می شود در تقریب بحوث برای این مسلک ثالث باب تزاحم که انشاء الله روز شنبه بیان می کنیم. والحمد لله رب العالمین.